

بازخوانی واقع گرایی تهاجمی در عصر جنگ های ترکیبی و هیبریدی

سمیه حمیدی

کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهواز

چکیده :

نظام بین الملل معاصر شاهد دگرگونی بنیادین در ماهیت منازعات است. با پایان جنگ سرد و افزایش هزینه های فاجعه بار تقابل نظامی مستقیم، قدرت های بزرگ راهبرد خود را به سوی مناطق خاکستری و نبردهای غیرمستقیم تغییر داده اند. در این محیط پر آشوب، بازخوانی نظریه واقع گرایی تهاجمی به عنوان یکی از ستون های تحلیل سیاست قدرت، ضرورتی انکارناپذیر است. مقاله مروری حاضر با رویکردی توصیفی و تحلیلی، تلاش می کند تا گزاره های اصلی این نظریه، از جمله پیشینه سازی قدرت و هژمونی طلبی را در بستر جنگ های هیبریدی و ترکیبی بازتفسیر نماید. یافته های این پژوهش نشان می دهد که مفروضات جان مرشایمر درباره میل دولت ها به بقا و افزایش قدرت همچنان معتبر است، اما ابزارهای دستیابی به این اهداف کاملاً دگرگون شده اند. امروز، توانمندی تهاجمی دیگر صرفاً در ارتش های منظم و تسلیحات هسته ای خلاصه نمی شود، بلکه حملات پیچیده سایبری، تحریم های فلج کننده اقتصادی، عملیات شناختی عمیق و بهره گیری از نیروهای نیابتی، به عنوان بازوهای اجرایی واقع گرایی تهاجمی عمل می کنند. دولت ها دریافته اند که در فضای درهم تنیده کنونی، تسلط بر افکار عمومی، شبکه های داده و نهادهای بین المللی، به مراتب کارآمدتر از اشغال سرزمینی است. رقابت قدرت های نوظهور مانند چین با ایالات متحده و همچنین کارزارهای همه جانبه علیه جمهوری اسلامی ایران، نمونه های بارزی از موازنه گری هیبریدی محسوب می شوند. نتیجه آنکه، واقع گرایی تهاجمی نمرده است، بلکه با ارتقای روش شناختی و انطباق با فناوری های نوین، به شکل جنگ های ترکیبی درآمده است. برای تضمین امنیت ملی در این شرایط، کشورها نیازمند گذار از نگاه تک بعدی نظامی به سمت ایجاد تاب آوری همه جانبه، تقویت پیوند دولت با ملت و توسعه دیپلماسی شبکه ای برای خنثی سازی تهدیدات پیچیده ترکیبی هستند.

کلیدواژه ها: واقع گرایی تهاجمی، جنگ هیبریدی، عملیات شناختی، موازنه گری منطقه ای، معمای امنیت.

مقدمه

نظام بین‌الملل در طول تاریخ همواره صحنه دگرگونی‌های بنیادین در الگوهای توزیع قدرت و ماهیت منازعات بوده است. از معاهده وستفاليا تا دوران جنگ سرد و پس از آن، مفهوم جنگ و صلح دستخوش تحولات مفهومی و عملیاتی گسترده‌ای شده است. در دهه‌های اخیر، با پایان یافتن نظام دوقطبی و بروز تغییرات شگرف در توزیع توانمندی‌های مادی و فناورانه میان قدرت‌های بزرگ، الگوهای سنتی رویارویی نظامی کارکرد انحصاری خود را از دست داده‌اند. این الگوهای سنتی جای خود را به رهیافت‌های به‌مراتب پیچیده‌تر، چندلایه‌تر و پنهان‌تری داده‌اند که در ادبیات مدرن علوم سیاسی و روابط بین‌الملل از آن‌ها تحت عنوان «جنگ‌های ترکیبی» یاد می‌شود. در این فضای پرآشوب و سیال، بازخوانی نظریه‌های کلاسیک و ساختارگرایانه روابط بین‌الملل، به‌ویژه نظریه «واقع‌گرایی تهاجمی» که اساساً بر مفاهیمی بنیادین چون بیشینه‌سازی قدرت، هژمونی‌طلبی و بقا تأکید دارد، به یک ضرورت علمی، راهبردی و تبیینی تبدیل شده است. واقع‌گرایی تهاجمی به عنوان یکی از شاخه‌های کلیدی و جریان‌ساز نظریه نئورئالیسم، استدلال می‌کند که ساختار آنارشیک و فقدان اقتدار مرکزی در نظام بین‌الملل، دولت‌ها را ناگزیر می‌سازد تا برای تضمین بقای خود، همواره در پی افزایش ظرفیت‌ها و قدرت نظامی و تهاجمی خود باشند.

با این حال، پیشرفت فناوری‌های تسلیحاتی، ظهور تسلیحات هسته‌ای و هزینه‌های فاجعه‌بار و غیرقابل جبران جنگ‌های مستقیم، استراتژی قدرت‌های بزرگ را با یک پارادوکس بزرگ مواجه ساخته است. دولت‌ها برای بیشینه‌سازی قدرت خود نیازمند تهاجم هستند، اما تهاجم نظامی مستقیم می‌تواند به نابودی متقابل منجر شود. همین امر سبب شده تا تمرکز راهبردی قدرت‌ها از تقابل‌های سخت نظامی به سوی مناطقی سوق پیدا کند که اصطلاحاً مناطق خاکستری نامیده می‌شوند. رقابت قدرت‌های بزرگ، واقع‌گرایی تهاجمی و مباحثات جدید در استراتژی کلان ایالات متحده و دیگر بازیگران نشان می‌دهد که دولت‌ها چگونه ابزارهای نوین را برای دستیابی به اهداف سنتی هژمونیک به کار می‌گیرند (پاسکو، ۲۰۲۵). این مناطق خاکستری بستری را فراهم می‌کنند که در آن دولت‌ها بدون عبور از آستانه جنگ متعارف، به اهداف تهاجمی خود دست می‌یابند.

طرح مسئله اصلی در این مقاله مروری آن است که چگونه می‌توان گزاره‌های بنیادین واقع‌گرایی تهاجمی را در عصر تسلط بی‌چون‌وچرای جنگ‌های هیبریدی، عملیات شناختی و نبردهای نامتقارن بازتفسیر کرد. جنگ‌های ترکیبی به دلیل ماهیت چندوجهی خود که شامل مجموعه‌ای درهم‌تنیده از ابزارهای نظامی، فشارهای اقتصادی، حملات سایبری، مانورهای دیپلماتیک و کارزارهای اطلاعاتی است، مرزهای سنتی میان وضعیت جنگ و وضعیت صلح را به طور کامل مخدوش کرده‌اند. بررسی تاریخ تفکر استراتژیک نشان می‌دهد که پیروزی در جنگ‌ها بدون ورود به درگیری‌های مستقیم نظامی و از طریق رویکردهای غیرمستقیم، همواره یک آرمان و ایده‌آل راهبردی برای فرماندهان نظامی بوده است؛ آرمانی که امروزه در قالب جنگ هیبریدی به طور ملموسی نمود عینی یافته است (شایپر، ۲۰۱۶).

از سوی دیگر، تلاش روزافزون قدرت‌های بزرگ برای درک، توسعه و استفاده از رویکردهای جنگ ترکیبی و فعالیت در منطقه خاکستری، نیازمند تحلیل‌های عمیق تاریخی و تطبیقی است. تنها از طریق این تحلیل‌ها است که می‌توان الگوهای رفتاری دولت‌های قدرتمند را در محیط پرآشوب کنونی تبیین نمود و پیش‌بینی کرد (هانت، ۲۰۲۳). در این چارچوب، تحریم‌های فلج‌کننده اقتصادی، ویروس‌های مخرب سایبری، دیپلماسی اجبارآمیز و عملیات پیچیده روانی، امروزه دقیقاً همان کارکردی را دارند که پیشتر لشکرهای زرهی، ناوگان‌های دریایی و تسلیحات متعارف در نظریه جان مرشایمر ایفا می‌کردند. از این رو، بازخوانی این نظریه هرگز به معنای ابطال مفروضه‌های آن نیست، بلکه به معنای ارتقا و به‌روزرسانی ظرفیت‌های تبیینی آن در مواجهه با ابزارهای نوین اعمال قدرت در عرصه جهانی است.

در این راستا، مفاهیمی چون بازدارندگی، موازنه قوا و معمای امنیت نیازمند بازتعریف جدی در بستر فضای سایبر، شبکه‌های اجتماعی و جنگ‌های شناختی هستند. بررسی استراتژی نظامی و تحولات مفهوم بازدارندگی، به‌ویژه پس از رویدادهای نقطه عطفی نظیر حوادث ۱۱ سپتامبر، به روشنی نشان می‌دهد که چگونه دولت‌ها مجبور به انطباق فوری دکترین‌های امنیتی خود با تهدیدات نامرئی، غیرمتمرکز و ترکیبی شده‌اند (معین الدینی و منتی، ۱۳۸۸). بنابراین، مقاله حاضر تلاش می‌کند تا با ترکیبی از ادبیات نظری و شواهد عملی، چارچوبی مفهومی برای فهم تقاطع واقع‌گرایی تهاجمی و استراتژی‌های نوین جنگ ارائه دهد و ابعاد پنهان این رقابت بی‌امان را در قالب جنگ‌های ترکیبی واکاوی نماید.

مبانی نظری واقع‌گرایی تهاجمی و ضرورت‌های بازنگری ساختاری

واقع‌گرایی تهاجمی، که بیش از همه با نام جان مرشایمر و کتاب مشهور و جریان‌ساز او یعنی «تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ» شناخته می‌شود، بر پنج پیش‌فرض اساسی و تخلف‌ناپذیر استوار است. نخست آنکه نظام بین‌الملل ماهیتی آنارشیک دارد؛ دوم آنکه تمامی دولت‌های بزرگ از توانمندی‌های تهاجمی ذاتی نظامی برخوردارند که می‌توانند با آن به دیگران آسیب برسانند؛ سوم، همواره سطحی از عدم قطعیت مطلق درباره نیت آینده دیگر کشورها وجود دارد؛ چهارم، بقا و حفظ تمامیت ارضی هدف غایی و اصلی تمامی دولت‌هاست؛ و پنجم، دولت‌ها بازیگرانی عقلانی هستند که محیط پیرامون خود را برای به حداکثر رساندن شانس بقا ارزیابی می‌کنند. در این ساختار بی‌رحم، هیچ دولتی نمی‌تواند به طور کامل احساس امنیت کند، مگر آنکه به تنها قدرت همزمن در سیستم تبدیل شود. با این حال، نقد کتاب تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ نشان می‌دهد که این نظریه در تبیین برخی از رفتارهای همکارانه نهادینه‌شده میان دولت‌ها و مهم‌تر از آن، در قبال تغییرات شتابان تکنولوژیک که ماهیت «توانمندی تهاجمی» را دگرگون کرده‌اند، با کاستی‌های تئوریک روبه‌رو است (پوراحمدی مبینی و عباسی خوشکار، ۱۳۹۶).

در دوران جنگ سرد، توانمندی تهاجمی یک کشور عمدتاً با معیارهای کمی و مادی نظیر تعداد کلاهک‌های هسته‌ای، تانک‌ها، جنگنده‌ها، بودجه نظامی و تعداد سربازان سنجیده می‌شد. اما امروز، در خط مقدم منازعات قرن بیست و یکم، این محاسبه به شدت پیچیده‌تر، غیرمادی‌تر و نامرئی‌تر شده است. ضرورت بنیادین بازنگری در واقع‌گرایی تهاجمی دقیقاً از آنجا ناشی می‌شود که مفهوم «قدرت» در عصر حاضر سیال، شبکه‌ای و چندبعدی شده است. به عنوان مثال، در حوزه سایبرپلیتیک، بازتفسیر واقع‌گرایی تهاجمی و نظریه انتقال قدرت برای تبیین بازدارندگی سایبری به روشنی نشان می‌دهد که تسلط بر شبکه‌های اطلاعاتی، الگوریتم‌ها و داده‌ها می‌تواند به اندازه کنترل بر سرزمین‌های فیزیکی، تنگه‌های راهبردی و منابع طبیعی حیاتی باشد (آکداغ، ۲۰۲۳).

در این محیط جدید ناشی از انقلاب اطلاعات، یک قدرت منطقه‌ای یا حتی یک ائتلاف غیررسمی از بازیگران می‌تواند با بهره‌گیری از حملات سایبری پیشرفته و فلج کردن زیرساخت‌های حیاتی رقیب (مانند شبکه‌های توزیع برق، سیستم‌های بانکی و تأسیسات هسته‌ای)، توانمندی تهاجمی عظیمی از خود به نمایش بگذارد؛ موضوعی که در محاسبات سنتی قدرت مادی به طور کامل نادیده گرفته می‌شد. معمای امنیت، که در واقع‌گرایی کلاسیک صرفاً برخاسته از تسلیح فیزیکی و نظامی دولت‌ها بود، اکنون به فضای کدها، هوش مصنوعی و جنگ داده‌ها کشیده شده است. هر خط کدی که برای مقاصد تدافعی نوشته می‌شود، به دلیل ماهیت دوگانه خود، می‌تواند تهدیدی بالقوه برای رقیب تلقی گردد.

علاوه بر این، بررسی سیاست‌های نظامی-امنیتی قدرت‌های بزرگ مانند روسیه و آمریکا و تأثیر آن بر آینده نظام بین‌الملل نمایانگر یک شیفت پارادایمیک و تغییر الگو از جنگ‌های فرسایشی مبتنی بر خون و آهن، به استراتژی‌های فرسایش شناختی، فناوری محور و اقتصادی است (خاتمی، ۱۳۹۷). در بازخوانی واقع‌گرایی تهاجمی، مفهوم «همزمنی منطقه‌ای» نیازمند ابزارهایی

بسیار فراتر از اشغال نظامی است. دولت‌ها با درس گرفتن از تجربیات تلخ تاریخی اکنون دریافته‌اند که فتح سرزمین‌ها به روش سنتی، هزینه‌های دیپلماتیک، انسانی و اقتصادی گزافی دارد و مقاومت‌های مردمی حفظ دستاوردها را غیرممکن می‌سازد. از این رو، استراتژیست‌های واقع‌گرا امروز استدلال می‌کنند که پیشینه‌سازی قدرت باید از طریق نفوذ در نهادهای مالی، کنترل جریان‌های انرژی، تسلط بر کریدورهای تجاری و هژمونی روایتی صورت گیرد. برای درک بهتر این تغییر فاز، جدول زیر مقایسه‌ای میان شاخص‌های واقع‌گرایی تهاجمی کلاسیک و نسخه بازنگری شده آن در قالب جنگ ترکیبی ارائه می‌دهد.

جدول ۱: مقایسه تطبیقی واقع‌گرایی تهاجمی کلاسیک و واقع‌گرایی تهاجمی هیبریدی

شاخص‌های تحلیلی	واقع‌گرایی تهاجمی کلاسیک (دوران جنگ سرد)	واقع‌گرایی تهاجمی هیبریدی (قرن ۲۱)
ابزار اصلی اعمال قدرت	تسلیحات متعارف و غیرمتعارف، ارتش‌های منظم	حملات سایبری، تحریم اقتصادی، عملیات شناختی، نیروهای نیابتی
عرصه اصلی منازعه	محیط فیزیکی (زمین، هوا، دریا)	محیط نامرئی (سایبر، ذهن انسان، اقتصاد، فضا)
منبع اصلی معمای امنیت	مسابقه تسلیحاتی آشکار و افزایش بودجه نظامی	توسعه پنهان بدافزارها، تسلیح اطلاعات و ابهام در نیت
هزینه اقدام تهاجمی	بسیار بالا (خطر درگیری اتمی و تلفات انسانی شدید)	پایین تا متوسط (انکارپذیری بالا و ماندن زیر آستانه جنگ)
استراتژی دستیابی به هژمونی	اشغال سرزمینی و شکست قطعی نظامی رقیب	فرسایش ساختاری، فروپاشی از درون و تسلط بر جریان داده‌ها

این جدول به خوبی نشان می‌دهد که مفروضات بنیادین مرشایمر پابرجا هستند؛ دولت‌ها همچنان به دنبال بقا و هژمونی‌اند، اما معماری اقدام تهاجمی برای تطبیق با مقتضیات قرن بیست و یکم به طور کامل پوست‌اندازی کرده است.

مفهوم‌شناسی چندلایه جنگ‌های ترکیبی، هیبریدی و شناختی

جنگ هیبریدی یا ترکیبی، مفهومی سیال و چندوجهی است که برای توصیف منازعات پیچیده‌ای به کار می‌رود که در آن‌ها مرزهای سنتی بین نیروهای نظامی متعارف، نیروهای نامتعارف، شبه‌نظامیان، تروریسم، جنگ سایبری و کارزارهای اطلاعاتی به طور کامل محو شده است. تلاش مجامع علمی و نظامی برای ارائه یک تعریف واحد از جنگ هیبریدی همواره با چالش‌های دیالکتیکی و تحلیلی فراوانی همراه بوده است، زیرا این مفهوم دائماً در حال تطبیق با فناوری‌ها، ابزارها و شرایط محیطی جدید است و به سرعت تغییر شکل می‌دهد (فورستر، ۲۰۲۵). هسته مرکزی و نقطه ثقل جنگ هیبریدی، بهره‌برداری هوشمندانه از تمامی ابزارهای قدرت ملی به صورت همزمان، هم‌افزا و هماهنگ است. هدف این رویکرد، فلج کردن اراده سیاسی، تخریب زیرساخت‌های حیاتی و مختل کردن ظرفیت تصمیم‌گیری استراتژیک دشمن است، بدون آنکه لزوماً یک جنگ تمام‌عیار و کلاسیک از طریق مجاری رسمی دیپلماتیک اعلام شود.

در منظومه گسترده جنگ‌های هیبریدی، بُعد شناختی و عملیات روانی جایگاهی ویژه، قانونی و بی‌بدیل یافته‌اند. جنگ شناختی صرفاً به معنای انتشار پروپاگاندا نیست، بلکه در سطح عمیق‌تری عمل می‌کند. منظومه معنایی جنگ شناختی و راهبردهای مقابله با آن مستقیماً مبتنی بر هدف قرار دادن ادراک، تغییر سیستم باورها و دستکاری نظام ارزش‌گذاری نخبگان حاکم و آحاد جامعه هدف است (رهبر، ۱۴۰۳). در جنگ شناختی، ذهن انسان نه به عنوان یک تماشاگر، بلکه دقیقاً به عنوان عرصه اصلی

نبرد در نظر گرفته می شود. بازیگر مهاجم تلاش می کند با مهندسی اطلاعات، تولید انبوه اخبار جعلی، تعمیق شکاف های اجتماعی و بهره گیری از الگوریتم های هوش مصنوعی در شبکه های اجتماعی، اعتماد عمومی به نهادهای حاکمیتی را به طور کامل سلب کرده و نوعی فروپاشی ساختاری از درون را رقم بزند. این بُعد از جنگ ترکیبی، بسیار ارزان تر، پنهان تر، انکارپذیرتر و غالباً دارای تأثیرات مخرب تری نسبت به حملات پرهزینه فیزیکی است.

یکی دیگر از ابعاد به شدت برجسته و تعیین کننده جنگ های ترکیبی، استفاده سیستماتیک از اهرم های اقتصاد سیاسی و به ویژه رژیم های تحریمی ثانویه و اولیه است. در دوران مدرن، اقتصاد از یک بستر مبادلاتی به یک میدان مین گذاری شده تبدیل شده است. ارزیابی دقیق جایگاه تحریم در جنگ های هیبریدی، با نگاهی به کارنامه تحریم های اعمال شده از سوی قدرت های بزرگ، نشان می دهد که محاصره اقتصادی، قطع دسترسی یک کشور به نظام مالی جهانی، مسدودسازی دارایی ها و تحریم فناوری، دقیقاً به مثابه یک سلاح کشتار جمعی خاموش در معماری جنگ های نوین عمل می کند که هدف آن تضعیف توانمندی های لجستیک و ایجاد نارضایتی های گسترده داخلی است (نوری، جاودانی مقدم و کیانی، ۱۴۰۳).

جنگ هیبریدی در واقع چارچوبی است که در آن، ابزارهایی که تا پیش از این غیرنظامی تلقی می شدند، به سلاح تبدیل می شوند. در این فضا، مفاهیمی مانند «دیپلماسی نوین» دیگر صرفاً ابزاری برای صلح سازی، میانجی گری و اعتمادسازی نیستند. بلکه در قالب جنگ هیبریدی، دیپلماسی عمومی و دیجیتال با هدف منزوی سازی در مجامع بین المللی، ائتلاف سازی و شبکه سازی علیه رقیب، و مشروعیت زدایی نظام مند از ساختار سیاسی حریف به کار گرفته می شوند (چناری، کریمی فرد، اکبرزاده و فتاحی، ۱۴۰۳). برای تشریح دقیق تر این ابعاد و مکانیسم های عملیاتی آنها در بستر جنگ های ترکیبی، جدول زیر حوزه های اصلی این نوع منازعه را دسته بندی و تشریح می کند.

جدول ۲: ابعاد، مؤلفه ها و ابزارهای عملیاتی در ساختار جنگ هیبریدی

حوزه منازعه ترکیبی	ابزارهای عملیاتی مورد استفاده	اهداف استراتژیک در چارچوب واقع گرایی تهاجمی
نظامی و شبه نظامی	استفاده از نیروهای نیابتی، شرکت های نظامی خصوصی، تسلیحات خودمختار، حمایت از شورشیان	فرسایش توان نظامی رقیب، تغییر موازنه قوا بدون درگیری مستقیم، حفظ انکارپذیری
اقتصادی و مالی	تحریم های بانکی، تعرفه های تنبیهی، اختلال در زنجیره تأمین، بلوکه کردن ذخایر ارزی	فلج کردن موتور محرکه قدرت ملی هدف، ایجاد نارضایتی معیشتی، جلوگیری از رشد اقتصادی
سایبری و فناوریانه	بدافزارها، باج افزارها، هک زیرساخت های حیاتی (آب، برق، حمل و نقل)، جاسوسی صنعتی	تخریب توانایی واکنش سریع، سرقت اطلاعات استراتژیک، ایجاد اختلال در خدمات حیاتی
شناختی و اطلاعاتی	بمباران اطلاعاتی، دیپ فیک، ترول ها و ربات های شبکه های اجتماعی، مهندسی روایت ها	تسخیر ذهن و ادراک جامعه، قطبی سازی اجتماعی، نابودی اعتماد میان ملت و حاکمیت
دیپلماتیک و حقوقی	سوءاستفاده از نهادهای بین المللی (Lawfare)، ائتلاف سازی خصمانه، دیپلماسی دیجیتال	مشروعیت زدایی از دولت هدف در عرصه جهانی، ایجاد انزوای سیاسی، توجیه فشارها

درک دقیق این ابعاد چندگانه و هم افزایی آنها با یکدیگر، پیش نیاز بنیادین تحلیل رفتار دولت ها در محیط هرج و مرج گونه کنونی است. جنگ های هیبریدی نشان می دهند که واقع گرایی تهاجمی دیگر تنها در پادگان ها و وزارتخانه های دفاع معنا پیدا نمی کند،

بلکه در بازارهای بورس، سرورهای اینترنتی و پلتفرم‌های رسانه‌ای در حال پیاده‌سازی است. ترکیب این حوزه‌ها، یک ماشین جنگی بدون مرز و دائمی خلق کرده است که مستلزم بازنگری فوری در دکترین‌های امنیت ملی کشورها است.

تقاطع واقع‌گرایی تهاجمی و جنگ‌های هیبریدی در نظام بین‌الملل

بازتعریف موازنه قوا و معمای امنیت در محیط نامتقارن

تقاطع نظری و عملی واقع‌گرایی تهاجمی و جنگ‌های هیبریدی، یکی از جذاب‌ترین و در عین حال پیچیده‌ترین مباحث در مطالعات امنیتی معاصر است. این تقاطع دقیقاً در نقطه‌ای شکل می‌گیرد که دولت‌ها تلاش می‌کنند گزاره «بیشینه‌سازی قدرت با هدف دستیابی به هژمونی» را با «کمترین ریسک رویارویی مستقیم نظامی و به خطر افتادن بقا» عملیاتی سازند. در حالی که واقع‌گرایی تهاجمی کلاسیک، با تکیه بر آرا اندیشمندان چون جان مرشایمر، بر انباشت فیزیکی قدرت نظامی و ارتش‌های زرهی تأکید داشت، واقع‌گرایی تهاجمی مدرن به درستی درک کرده است که در عصر بازدارندگی هسته‌ای و وابستگی متقابل اقتصادی، جنگ مستقیم میان قدرت‌های بزرگ عواقبی غیرقابل پیش‌بینی و فاجعه‌بار دارد. در این عرصه جدید، جنگ هیبریدی به عنوان بازوی عملیاتی و ابزار اجرایی واقع‌گرایی تهاجمی وارد میدان محاسبات استراتژیک می‌شود. دولت‌ها با استفاده از تاکتیک‌های پیچیده در مناطق خاکستری (مناطق که نه کاملاً صلح‌آمیز هستند و نه به مرز جنگ آشکار می‌رسند)، از آستانه تحمل رقیب عبور نکرده و بهانه‌ای حقوقی یا نظامی برای پاسخ گسترده و کوبنده فراهم نمی‌آورند. با این وجود، این بازیگران به طور مستمر، خزانده و فرسایشی در حال تغییر موازنه قوا به نفع خود هستند. تقاطع واقع‌گرایی تهاجمی و رقابت قدرت‌های بزرگ نشان می‌دهد که چگونه منطق بی‌رحمانه آنارشی بین‌المللی با ابزارهای نوین و پنهان سازگار شده است (پاسکو، ۲۰۲۵). در این محیط، معمای امنیت دیگر تنها با مشاهده رژه‌های نظامی و آزمایش‌های موشکی رقیب تحریک نمی‌شود، بلکه کشف یک بدافزار پنهان در تأسیسات زیرساختی یا مشاهده یک کارزار هماهنگ اطلاعاتی در شبکه‌های اجتماعی، می‌تواند زنگ خطر بقا را برای ساختار سیاسی یک کشور به صدا درآورد.

موازنه‌گری هیبریدی: الگوی رفتار استراتژیک چین و قدرت‌های نوظهور

برای درک بهتر این تقاطع، باید به رفتار قدرت‌های نوظهور و نحوه چالش آن‌ها با قدرت هژمون توجه کرد. گذار به موازنه‌گری هیبریدی در سیاست خارجی قدرت‌هایی چون جمهوری خلق چین در قبال ایالات متحده آمریکا، برجسته‌ترین نمونه از این پیوند نظری است (سیفی، ۱۴۰۳). چین به خوبی آگاه است که تقابل نظامی مستقیم با نیروی دریایی ایالات متحده در آب‌های اقیانوس آرام و دریای جنوبی چین، می‌تواند به یک جنگ ویرانگر منجر شود که روند توسعه اقتصادی این کشور را برای دهه‌ها مختل می‌سازد. بنابراین، پکن به جای رویکرد سنتی، از طریق پروژه‌های کلان اقتصادی مانند «بستکار کمربند و جاده» (BRI)، دیپلماسی وام‌دهی، ایجاد پایگاه‌های دوگانه (تجاری-نظامی) در بنادر کشورهای در حال توسعه، ساخت جزایر مصنوعی و تثبیت کنترل قطره‌چکانی بر آبراه‌های بین‌المللی، در حال گسترش هژمونی منطقه‌ای و جهانی خود است. همزمان، این کشور با انجام حملات سایبری خاموش برای سرقت مالکیت فکری و نفوذ فناورانه در شبکه‌های مخابراتی جهانی (مانند توسعه نسل پنجم شبکه تلفن همراه توسط شرکت‌های چینی)، توانمندی تهاجمی خود را به شکلی نامرئی افزایش می‌دهد. این استراتژی چندلایه، دقیقاً با منطق مرشایمر برای دستیابی به هژمونی منطقه‌ای و اخراج قدرت‌های فرا منطقه‌ای همخوانی دارد، اما ابزارهای آن کاملاً ترکیبی، اقتصادی و غیرمستقیم است. در این الگو، چین توانسته است بدون شلیک یک گلوله، شعاع نفوذ امنیتی خود را گسترش داده و منافع حیاتی رقبای خود را در تنگنای ژئوپلیتیک قرار دهد.

تسلیم نهادها، هنجارهای بین‌المللی و حقوق بین‌الملل

بعد دیگری از تقاطع واقع‌گرایی تهاجمی و جنگ هیبریدی، در سوءاستفاده قدرت‌های بزرگ از نهادها، رژیم‌ها و هنجارهای بین‌المللی نهفته است که در ادبیات استراتژیک به آن جنگ حقوقی^۱ می‌گویند. نهادگرایان لیبرال همواره ادعا می‌کردند که سازمان‌های بین‌المللی می‌توانند آنارشی را تعدیل کرده و صلح را ترویج کنند. اما از منظر واقع‌گرایی تهاجمی هیبریدی، همین سازمان‌ها و قوانین به تسلیحاتی برای فلج کردن رقبا تبدیل شده‌اند. بررسی دکترین مسئولیت حمایت (P2R) و مطالعه تطبیقی رویکرد اعضای دائم شورای امنیت در قبال بحران‌هایی نظیر لیبی و سوریه، شواهد محکمی ارائه می‌دهد که چگونه مفاهیم والای حقوق بشری می‌توانند به عنوان پوششی قانونی برای پیشبرد اهداف واقع‌گرایانه و مداخله‌جویانه در قالب جنگ‌های ترکیبی عمل کنند (دولت خواه و امام جمعه زاده، ۱۳۹۴). قدرت‌های بزرگ با تسلط بر رسانه‌های جریان اصلی و نهادهای حقوق بشری، ابتدا یک عملیات شناختی سنگین علیه دولت هدف به راه می‌اندازند و با مشروعیت‌زدایی از آن حکومت در افکار عمومی جهانی، بستر را برای مداخلات بعدی فراهم می‌سازند. این روند نشان می‌دهد که مشروعیت‌زدایی نظام‌مند، گام اول و ضروری در یک عملیات ترکیبی است که راه را برای حمایت مالی و تسلیحاتی از شبه‌نظامیان داخلی، اعمال تحریم‌های فلج‌کننده بین‌المللی و در نهایت تغییر رژیم هموار می‌کند. بنابراین، واقع‌گرایی تهاجمی در عصر حاضر، حقوق بین‌الملل و رژیم‌های حاکمیت جهانی را نه به عنوان موانع اخلاقی قدرت، بلکه دقیقاً به عنوان تسلیحاتی بران و مشروعیت‌بخش در زرادخانه هیبریدی خود تحلیل می‌کند. تکامل بازدارندگی در استراتژی نظامی، به‌ویژه در سیاست‌های آمریکا پس از حوادث یازده سپتامبر، مؤید این ادعا است که قدرت‌های هژمون چگونه مفاهیم حقوقی دفاع مشروع و جنگ پیش‌دستانه را برای توجیه کارزارهای ترکیبی خود بسط داده‌اند (معین‌الدینی و منتی، ۱۳۸۸).

مطالعات موردی رقابت قدرت‌های بزرگ و نبردهای هیبریدی

کارزار همه‌جانبه ایالات متحده علیه جمهوری اسلامی ایران

برای فهم عمیق و کاربردی پیوند میان واقع‌گرایی تهاجمی و جنگ‌های ترکیبی، بررسی دقیق مطالعات موردی در عرصه بین‌المللی و منطقه‌ای امری گریزناپذیر است. بدون شک، یکی از بارزترین، طولانی‌ترین و پیچیده‌ترین مصادیق این رویکرد در دوران معاصر، رویارویی استراتژیک ایالات متحده آمریکا و جمهوری اسلامی ایران است. بررسی ابعاد جنگ هیبریدی ایالات متحده در مواجهه با ایران نشان‌دهنده یک کارزار همه‌جانبه، هوشمند و فرسایشی است که تمامی عناصر قدرت ملی آمریکا را برای مهار و تضعیف توانمندی‌های ایران بسیج کرده است (رشیدی زاده و نصیری، ۱۴۰۴). این جنگ ترکیبی ملغمه‌ای پیچیده از کارزار «فشار حداکثری» اقتصادی، انزوای دیپلماتیک در مجامع بین‌المللی، حمایت از گروه‌های معارض، حملات مکرر سایبری به زیرساخت‌های حیاتی (نظیر برنامه هسته‌ای و شبکه‌های توزیع سوخت) و عملیات وسیع و بی‌وقفه رسانه‌ای با هدف مهندسی افکار عمومی را شامل می‌شود.

در این میان، نقش تحریم‌ها به عنوان ستون فقرات این جنگ هیبریدی بسیار برجسته است. ارزیابی دقیق جایگاه تحریم در جنگ‌های هیبریدی اثبات می‌کند که تحریم‌های ثانویه آمریکا فراتر از یک ابزار تنبیهی ساده عمل کرده و به مثابه یک سلاح

کشتار جمعی اقتصادی با هدف فروپاشی تاب آوری ملی و ایجاد شکاف عمیق میان حاکمیت و ملت طراحی شده اند (نوری، جاودانی مقدم، و کیانی، ۱۴۰۳). نقش دیپلماسی نوین نیز در این نبرد دگرگون شده است؛ ایالات متحده با بهره گیری از دیپلماسی اجبار آمیز و ائتلاف سازی منطقه ای (نظیر توافقنامه ابراهیم)، تلاش کرده است تا محیط امنیتی ایران را محدود و محصور سازد (چناری، کریمی فرد، اکبرزاده، و فتاحی، ۱۴۰۳ ب). تأثیر این راهبرد هوشمندانه بر امنیت ملی، دولتمردان و استراتژیست های ایرانی را وادار به اتخاذ دگرگونی های جدید و متقارن سازی در محیط نامتقارن برای حفظ بقا و موازنه قوا کرده است (حاجی و سیمبر، ۱۴۰۴).

در پاسخ به این تهدیدات وجودی، ایران رویکرد انفعالی اتخاذ نکرده، بلکه راهبردهای نامتقارن و هیبریدی خاص خود را توسعه داده است. استراتژی های ایران در برابر جنگ هیبریدی آمریکا شامل تقویت «محور مقاومت» به عنوان شبکه بازدارندگی منطقه ای، توسعه چشمگیر توان موشکی و پهپادی غیر کلاسیک، و تلاش برای ایجاد تاب آوری در اقتصاد ملی از طریق دور زدن تحریم ها و دیپلماسی نگاه به شرق بوده است (حاجی و سیمبر، ۱۴۰۳). ابعاد این نبرد ترکیبی صرفاً به مرزهای دوجانبه محدود نمانده و کل ژئوپلیتیک منطقه را متأثر ساخته است؛ به طوری که تأثیر جنگ هیبریدی ایالات متحده و ایران بر امنیت خاورمیانه در یک دهه اخیر، معمای امنیت را در حوزه های ملت‌په‌ی چون خلیج فارس، دریای سرخ و شامات به شدت تشدید کرده و به نظامی شدن فزاینده منطقه انجامیده است (چناری، کریمی فرد، اکبرزاده، و فتاحی، ۱۴۰۳ الف). شناخت دقیق پیشران ها، ابزارها و نقاط آماج دشمن در این جنگ ترکیبی، مستلزم نگاهی جامع به آسیب پذیری های داخلی در حوزه های اقتصادی و اجتماعی است (نصیرزاده، جلالی نسب، و خادم دقیق، ۱۴۰۳).

بحران اوکراین و عملیات چنددامنه فدراسیون روسیه

در جبهه اوراسیا، منازعه مستمر میان فدراسیون روسیه و اوکراین (و در سطح کلان تر، رویارویی با ناتو)، کلاسیک ترین و جامع ترین نمونه از کاربرد همزمان و تلفیقی جنگ سخت متعارف و جنگ نرم هیبریدی است. رفتار شناسی روسیه در این بحران کاملاً منطبق بر گزاره های واقع گرایی تهاجمی است؛ مسکو با احساس خطر از گسترش ناتو به سمت مرزهای غربی خود و برای جلوگیری از دست رفتن عمق استراتژیک تاریخی اش، حفظ هژمونی در منطقه خارج نزدیک را یک ضرورت وجودی برای بقای خود تعریف کرد. با این حال، واکاوی عملیات شناختی، روانی و جنگ هیبریدی روسیه در قبال اوکراین مشخص می کند که مسکو مدت ها پیش از آغاز تهاجم نظامی تمام عیار در سال ۲۰۲۲، ماشین جنگ ترکیبی خود را روشن کرده بود (سیاحی، ۱۴۰۴). روسیه سال ها بر روی دستکاری افکار عمومی از طریق رسانه های وابسته، حمایت مالی و تسلیحاتی پنهان از گروه های جدایی طلب در منطقه دونباس، استفاده از بدافزارهای مخرب علیه شبکه های برق و زیرساخت های دولتی اوکراین، و بهره گیری از اهرم صادرات گاز به عنوان سلاح استراتژیک علیه اروپا سرمایه گذاری کرده بود. این مورد به وضوح نشان می دهد که جنگ های هیبریدی می توانند فاز مقدماتی و آماده سازی فضای عملیاتی برای تهاجم نظامی سخت باشند و مرز بین صلح و جنگ را کاملاً سیال کنند. در تاریخ تفکر استراتژیک، استفاده از رویکردهای غیرمستقیم پیش از ضربه نهایی، همواره یک مزیت بزرگ محسوب می شده است (شاپیرز، ۲۰۱۶).

جنگ های نیابتی منطقه ای: مورد بحران سوریه

ابعاد جنگ هیبریدی منحصر به قدرت های جهانی نیست، بلکه بازیگران منطقه ای نیز برای پیشینه سازی نفوذ خود از این الگو بهره می برند. بحران دهشتناک سوریه پس از سال ۲۰۱۱، به میدان آزمایش بی نظیری برای تسویه حساب های هیبریدی قدرت های منطقه ای و فرمانطقه ای تبدیل شد. بررسی دقیق بحران سوریه و سیاست منطقه ای عربستان سعودی حاکی از آن است که ریاض برای مقابله با نفوذ هژمونیک رقیب منطقه ای خود (ایران) و تغییر موازنه قوا در شامات، به جای مداخله نظامی

مستقیم که می توانست تبعات ویرانگری داشته باشد، به طور گسترده از ابزارهای ترکیبی استفاده کرد (کوهکن و تجری، ۱۳۹۳). تزریق منابع مالی هنگفت، تسلیح شبه نظامیان نیابتی، راه اندازی کارزارهای عظیم رسانه ای در شبکه های ماهواره ای برای ایجاد جنگ روانی و فرقه ای، و اعمال فشارهای دیپلماتیک در اتحادیه عرب، همگی اجزای یک استراتژی هیبریدی بودند که بر اساس منطق واقع گرایی تهاجمی طراحی شده بودند. این مطالعات موردی به صورت قاطعانه ثابت می کنند که در ساختار فعلی نظام بین الملل، چه در سطح جهانی و چه در سطح منطقه ای، هیچ قدرت خردورزی صرفاً به ابزارهای تک بعدی و قدرت سخت نظامی متکی نیست.

نتیجه گیری

ارزیابی جامع متون و شواهد تجربی ارائه شده در این مقاله مروری ما را به یک نتیجه بنیادین و غیرقابل انکار رهنمون می سازد: نظریه واقع گرایی تهاجمی نه تنها اعتبار تحلیلی و تبیینی خود را از دست نداده است، بلکه همچنان یکی از قوی ترین، واقع بینانه ترین و کارآمدترین لنزهای تئوریک برای درک پویایی های پنهان و آشکار سیاست بین الملل باقی مانده است. میل بی پایان بازیگران به بیشینه سازی قدرت، ترس نهادینه و تاریخی از نیت پنهان دشمنان، و تلاش بی وقفه برای تضمین بقا در یک سیستم به شدت آنارشیک، اصولی جهان شمول هستند که با گذشت زمان منسوخ نخواهند شد. با این وجود، تحولات شگرف و حیرت انگیز در فناوری ارتباطات، وابستگی متقابل و پیچیده اقتصادی، و درک پیامدهای غیرقابل جبران جنگ های هسته ای و متعارف مدرن، معماری و استراتژی های پیاده سازی این اهداف کلاسیک را به شدت دگرگون کرده است. مقاله حاضر نشان داد که جنگ های هیبریدی و کارزارهای ترکیبی، ماهیتی جداگانه و متضاد با واقع گرایی ندارند؛ بلکه آن ها در واقع تکامل و ارتقای روش شناختی همان استراتژی های قدرت طلبانه و همومونیک هستند. قدرت های بزرگ و الیت حاکم بر آن ها به خوبی آموخته اند که در قرن بیست و یکم، چگونه به جای اشغال سرزمینی پرهزینه، خونین و غیرمشروع، ساختارهای ادراکی، زیرساخت های اقتصادی و گلوگاه های سایبری رقبای خود را به گروگان بگیرند. تسلط بر اطلاعات در عصر حاضر، اهمیتی استراتژیک معادل تسلط بر تنگه های دریایی در قرن بیستم یافته است. تلاش برای درک رویکردهای منطقه خاکستری از طریق تحلیل های تاریخی نشان می دهد که ماهیت جنگ ثابت است، اما فرم و شکل آن همواره در تطبیق با ابزارهای موجود تغییر می کند (هانت، ۲۰۲۳). چشم انداز آینده نظام بین الملل، مبتنی بر یافته های نظری و عملی این پژوهش، حاکی از تشدید بی سابقه و روزافزون رقابت ها در مناطق خاکستری خواهد بود. با پیشرفت پرشتاب و کنترل نشده هوش مصنوعی، توسعه فناوری های کوانتومی، گسترش اینترنت اشیا و توانایی پردازش کلان داده ها، ابعاد جنگ های شناختی، روانی و سایبری در آینده ای نه چندان دور، بسیار پیچیده تر، غیرقابل ردیابی تر و مرگبارتر از وضعیت کنونی خواهد شد. ظهور پدیده هایی نظیر جعل عمیق امکان تخریب چهره رهبران سیاسی و ایجاد آشوب های اجتماعی بی اساس را در کسری از ثانیه فراهم می آورد. همچنین، مفهوم «تسلیح وابستگی متقابل»^۲ به این معناست که شبکه های مالی بین المللی، سیستم های سوئیفت و پلتفرم های فناوری ابری، بیش از پیش به عنوان میدان مینی برای فلج کردن دولت های هدف مورد استفاده قرار خواهند گرفت. بازتفسیر نظریه های کلاسیک برای تبیین بازدارندگی سایبری به ما هشدار می دهد که دفاع متکی بر مرزهای فیزیکی در برابر تهدیدات شبکه ای کاملاً ناکارآمد است (آکداغ، ۲۰۲۳). موازنه گری هیبریدی، بی شک استراتژی غالب و مسلط در دهه های پیش رو خواهد بود؛ رویکردی که در آن ابزارهای دیپلماسی

عمومی، تحریم‌های نقطه‌زن و هوشمند، و حملات پیچیده الگوریتمی به صورت پیوسته، خاموش و فرسایشی برای تحلیل بردن توان استراتژیک و ظرفیت مقاومت رقبا استفاده می‌شوند. این منازعات نیازی به اعلان رسمی جنگ ندارند و در نتیجه، افکار عمومی و نهادهای بین‌المللی در مقابله با آن‌ها فلج و سردرگم خواهند بود (فورستر، ۲۰۲۵).

در این عصر پرخطر، کشورها و بازیگرانی که نتوانند ظرفیت‌های ساختاری خود را در تمامی حوزه‌های دیپلماسی، اطلاعاتی، نظامی و اقتصادی به صورت یکپارچه، هم‌افزا و پویا توسعه دهند، در تضمین بقای خود در سیستم بی‌رحم بین‌الملل با چالش‌های وجودی و فزاینده‌ای مواجه خواهند شد. سیاست‌گذاران، نخبگان امنیتی و استراتژیست‌ها نیازمند درک عمیق این واقعیت هستند که مفهوم دفاع مؤثر در عصر حاضر، مستلزم گذار فوری از مفاهیم خطی، سخت و تک‌بعدی «امنیت ملی» به سمت مفهوم جامع و منعطف «تاب‌آوری همه‌جانبه ملی» است. مقابله پیروزمندانه با جنگ‌های ترکیبی صرفاً با افزایش بودجه نظامی و خرید تسلیحات پیشرفته محقق نمی‌شود. این امر به شدت نیازمند تقویت پیوندهای بنیادین دولت-ملت، احیای سرمایه اجتماعی، ایجاد شفافیت نهادی برای مصون‌سازی جامعه در برابر عملیات روانی و جنگ‌های شناختی، و توسعه دیپلماسی نوین، چندجانبه و شبکه‌ای برای خنثی‌سازی تحریم‌های اقتصادی و جلوگیری از انزوای بین‌المللی است.

تداوم و تعمیق مطالعات بین‌رشته‌ای که بتوانند پیوند ارگانیک میان روان‌شناسی اجتماعی، علوم سایبری، اقتصاد سیاسی بین‌الملل و نظریات ساختاری روابط بین‌الملل را برقرار سازند، برای شناخت ماهیت به شدت متغیر منازعات در آینده حیاتی خواهد بود. در نهایت باید تأکید کرد که واقع‌گرایی تهاجمی هرگز نمرده است و به پایان راه خود نرسیده است؛ بلکه این نظریه، با هوشمندی تمام لباس استتار هیبریدی بر تن کرده، از پادگان‌های نظامی به اتاق‌های فکر جنگ اطلاعاتی نقل مکان نموده و اکنون در سکوت سنگین شبکه‌های اطلاعاتی، کریدورهای اقتصادی و الگوریتم‌های دیجیتال جهان قدرت، با قدرتی به مراتب مخرب‌تر از گذشته به حیات پرهیاهوی خود ادامه می‌دهد. فهم این پارادایم شیفت، پیش‌شرط قطعی بقا در قرن پر آشوب بیست و یکم است.

منابع

۱. پورا احمدی میدی، ح.، و عباسی خوشکار، ا. (۱۳۹۶). نقد کتاب «تراژدی سیاست قدرت های بزرگ». پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه های علوم انسانی، ۱۷(۸)، ۹۳-۱۱۴.
۲. چناری، م.، کریمی فرد، ح.، اکبرزاده، ف.، و فتاحی، ش. (۱۴۰۳). تاثیر جنگ هیبریدی ایالات متحده آمریکا و جمهوری اسلامی ایران بر امنیت خاورمیانه (۲۰۲۴-۲۰۱۵). پژوهش های سیاسی و بین المللی، ۱۵(۶۰).
۳. چناری، م.، کریمی فرد، ح.، اکبرزاده، ف.، و فتاحی، ش. (۱۴۰۳). نقش دیپلماسی نوین در جنگ هیبریدی ایالات متحده آمریکا علیه ج.ا.ایران (۲۰۲۳-۲۰۱۵). پژوهش های سیاست اسلامی، ۱۲(۲۶).
۴. حاجی، ح.، و سیمبر، ر. (۱۴۰۳). راهبردهای ایران در برابر جنگ هیبریدی آمریکا: تحلیل و بررسی ابعاد استراتژیک. سپهر سیاست، ۱۱(۴).
۵. حاجی، ح.، و سیمبر، ر. (۱۴۰۴). تاثیر راهبرد هوشمندانه جنگ هیبریدی آمریکا بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران. پژوهشنامه روابط بین الملل، ۱۸(۶۹).
۶. خاتمی، ح. (۱۳۹۷). سیاست های نظامی- امنیتی روسیه و آمریکا و تأثیر آن بر آینده نظام بین الملل. پژوهش ملل، (۳۵).

۷. دولت خواه، ز.، و امام جمعه زاده، س.ج. (۱۳۹۴). دکترین مسئولیت حمایت: بررسی تطبیقی رویکرد اعضای دائم شورای امنیت در قبال بحران های لیبی و سوریه. راهبرد، ۲۴(۷۷).
۸. رشیدی زاده، ب.، و نصیری، ع.ا. (۱۴۰۴). بررسی ابعاد جنگ هیبریدی ایالات متحده آمریکا در مواجهه با نظام جمهوری اسلامی ایران و راه کارهای مقابله با آن. مطالعات راهبردی انقلاب اسلامی، ۳(۱).
۹. رهبر، ع. (۱۴۰۳). منظومه معنایی جنگ شناختی و راهبردهای مقابله با آن. شناخت پژوهی مطالعات سیاسی، ۱(۲).
۱۰. سیاحی، م. (۱۴۰۴). واکاوی عملیات شناختی و روانی و جنگ هیبریدی روسیه در جنگ اکران. یازدهمین همایش علمی پژوهشی علوم تربیتی و روانشناسی، آسیب های اجتماعی و فرهنگی ایران.
۱۱. سیفی، ع. (۱۴۰۳). گذار به موازنه گری هیبریدی در سیاست خارجی چین در قبال ایالات متحده. پژوهشنامه روابط بین الملل، ۱۷(۶۵).
۱۲. کوهکن، ع.، و تجری، س. (۱۳۹۳). بحران سوریه و سیاست منطقه ای عربستان سعودی (۲۰۱۱ تا ۲۰۱۴). پژوهش های راهبردی سیاست، ۳(۱۰).
۱۳. معین الدینی، ج.، و منتی، ا. (۱۳۸۸). بازدارندگی و تحولات آن در استراتژی نظامی آمریکا پس از حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱. مطالعات سیاسی، ۶(۶).
۱۴. نصیرزاده، ع.، جلالی نسب، ع.، و خادم دقیق، ا. (۱۴۰۳). جنگ ترکیبی علیه نظام جمهوری اسلامی ایران (مطالعه موردی: عوامل اثرگذار، پیشران ها و ابزارها، اهداف و نقاط آماج دشمن). امنیت ملی، ۱۴(۵۱).
۱۵. نوری، ش.، جاودانی مقدم، م.، و کیانی، د. (۱۴۰۳). ارزیابی جایگاه تحریم در جنگ های هیبریدی (مطالعه موردی تحریم های آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران). سیاست دفاعی، ۳۳(۱۲۹).

1. Akdağ, Y. (۲۰۲۳). *Great Power Cyberpolitics: Re-Interpreting Offensive Realism and Power Transition Theory for Cyber Deterrence* (Doctoral dissertation, University of South Florida).
2. Foerster, A. (۲۰۲۵). The Struggle to Define Hybrid Warfare: A Dialectical Analysis.
3. Hunt, C. (۲۰۲۳). Grasping at shadows: understanding great power use of grey zone and hybrid warfare approaches through historical analysis.
4. Popescu, I. (۲۰۲۵). Great power competition, offensive realism, and the new debates on US grand strategy. *Comparative Strategy*, 44(1), ۹۲-۱۱۴.
5. Scheipers, S. (۲۰۱۶). Winning wars without battles: hybrid warfare and other 'indirect' approaches in the history of strategic thought.